پنجشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۴
شماره ۴۴۷۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

غرب آسیا در آستانه رنسانس ژئوپلیتیک

فصل تازه‌ای از امنیت آغاز می‌شود؟

سیده مهدیه قرشی
دانشجوی دکترای علوم سیاسی

غرب آسیا، همواره کانون پیچیده‌ترین رقابت‌ها و منازعات ژئوپلیتیک بوده است؛ اما امروز با رخدادهایی مانند حملات نظامی رژیم صهیونیستی به ایران و سوریه و طرح‌هایی همچون ایجاد «کریدور داوود» در نقطه تقاطع منافع ژئوپلیتیک، منطقه در آستانه تحولی بنیادین قرار گرفته است. این تحولات سؤالی اساسی پیش روی تحلیلگران و سیاستگذاران قرار می‌دهد: آیا این بازی جدید قدرت، می‌تواند به ثبات و امنیتی پایدار در منطقه منجر شود یا آنکه صرفاً بازتولید منازعات و فروپاشی قواعد بین‌المللی حاکم است؟

از منظر قواعد بین‌الملل، اقداماتی چون حملات رژیم صهیونیستی و تلاش برای بازتعریف مسیرهای استراتژیک از طریق «کریدور داوود» نه تنها به‌مثابه نقض حاکمیت ملی دولت‌ها تلقی می‌شود، بلکه به شدت نظم بین‌الملل مبتنی بر اصل عدم مداخله و احترام به تمامیت ارضی کشورها را به چالش می‌کشد. چنین وضعیتی می‌تواند پیامدهایی فراتر از بحران‌های منطقه‌ای داشته باشد و ساختارهای مبتنی بر صلح وستفالی را در هم شکند. این یادداشت در پی پاسخ به این سؤال کلیدی است که چگونه رنسانس ژئوپلیتیک غرب آسیا می‌تواند قواعد بازی بین‌المللی را بازتعریف کند و چه آینده‌ای برای امنیت منطقه‌ای و جهانی رقم خواهد زد. همچنین بررسی می‌شود که آیا این تحولات زمینه‌ساز نظم نوینی است یا صرفاً چرخه‌ای از تنش‌ها و بی‌ثباتی را ادامه خواهد داد.

از وستفالی تا غرب آسیا؛ تبارشناسی نظم و بحران

برای درک عمیق رنسانس ژئوپلتیک کنونی در غرب آسیا، ضروری است نگاهی گذرا به تاریخ نظم بین‌الملل و قواعد حاکم بر روابط میان دولت‌ها بیندازیم. صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸، پس از پایان جنگ سی‌ساله اروپا، نه تنها نقطه‌عطفی در پایان منازعات خونین بود، بلکه نظامی را پایه‌ریزی کرد که بر اساس آن، دولت – ملت‌ها دارای حاکمیت مطلق در مرزهای جغرافیایی خود شناخته شدند. این ساختار مبتنی بر اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها و احترام به تمامیت ارضی بود که تا قرن بیستم چهارچوب اصلی روابط بین‌الملل باقی ماند. با این حال، منطقه غرب آسیا از ابتدا مستثنی از این قواعد کلاسیک بود. ساختارهای قدرت در این منطقه ازجمله امپراتوری عثمانی، در کنار دخالت‌های مکرر قدرت‌های استعماری و بعدها بازیگران جهانی چون ایالات متحده و شوروی سابق، نظم وستفالی را در منطقه به صورت مداوم تحت فشار قرار دادند و مرزهای مصنوعی کشیده شده توسط قدرت‌های استعماری، تعارضات هویتی و وجود بازیگران فراملی مانند جنبش‌های مذهبی و قومی، ساختار امنیتی منطقه را پیچیده و شکننده ساخت.

اما قرن بیستم و به ویژه دهه‌های اخیر، شاهد تغییرات شتابنده‌ای در این منطقه بود. جنگ‌های اعراب و اسرائیل، انقلاب ایران، جنگ‌های نیابتی سرد بین قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تحولات سیاسی و اجتماعی داخلی کشورها، همه دست به دست هم دادند تا ساختار سنتی حاکمیت و نظم منطقه‌ای را به چالش بکشند. به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۱ و آغاز بحران سوریه، نقشه ژئوپلیتیک منطقه به شدت متلاطم و چندقطبی شد. این پس‌زمینه تاریخی نشان می‌دهد که قواعد و نظم بین‌المللی مبتنی بر صلح وستفالی، هرچند همچنان به عنوان یک چهارچوب نظری مهم باقی مانده‌اند، اما در عرصه عملی و واقعی غرب آسیا با محدودیت‌ها و تناقض‌های جدی مواجه است. در این فضا، تحولات نوین و رنسانس ژئوپلیتیک کنونی را باید در بستر شکست نسبی قواعد کلاسیک و ظهور مدل‌های جدید قدرت و تعاملات تحلیل کرد.

غرب آسیا و تغییر موازنه قدرت: ظهور بازیگران نوظهور در عرصه ژئوپلیتیک

منطقه غرب آسیا در دهه‌های اخیر وارد مرحله‌ای از پیچیدگی بی‌سابقه در ساختارهای قدرت شده است؛ مرحله‌ای که نه تنها ویژگی‌های سنتی رقابت میان دولت‌ها را حفظ کرده، بلکه با ظهور بازیگران جدید، ائتلاف‌های نوظهور و تغییر در اولویت‌های استراتژیک، به بازتعریف موازنه قدرت منجر شده است. این منطقه دیگر عرصه‌ای برای رقابت ساده میان دو یا سه قدرت نیست، بلکه صحنه‌ای چندلایه و پویا است که در آن، بازیگران مختلف با انگیزه‌ها و ابزارهای متفاوت، در حال شکل‌دهی به نظم نوینی هستند که بسیاری از قواعد گذشته را دستخوش دگرگونی کرده است. در این میان، ایران به عنوان بازیگری منطقه‌ای با اهداف استراتژیک بلندمدت، نقش کلیدی در ساختار جدید ایفا می‌کند. سیاست «عمق استراتژیک» ایران در عراق، لبنان و یمن، تلاش می‌کند با استفاده از نیروهای متحد، موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهد. از سوی دیگر، اسرائیل با استراتژی مداخله مستقیم و غیرمستقیم، در پی محدود کردن نفوذ ایران و کنترل مسیرهای استراتژیک است که برای آن، تهدیدی راهبردی به شمار می‌آید. عربستان سعودی، ترکیه و امارات نیز با رویکردهای متفاوت در این معادله حضور دارند. عربستان با محوریت مقابله با نفوذ ایران و تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای، ترکیه با استفاده از قدرت نظامی و دیپلماتیک در سوریه و لیبی و امارات با سیاست‌های اقتصادی و نظامی هدفمند در جهت افزایش نفوذ منطقه‌ای خود. حضور روسیه و چین نیز، هر یک با اهداف استراتژیک خاص، معادلات منطقه را وارد حوزه‌ای فراتر از صرفاً رقابت منطقه‌ای کرده است؛ روسیه به عنوان بازیگر قدرت سخت نظامی و چین به عنوان قدرت اقتصادی نوظهور و شریک استراتژیک در پروژه‌های زیرساختی مانند «یک کمربند، یک جاده». این هم‌پوشانی بازیگران، هر یک با ابزارهای متفاوت شامل نیروی نظامی، دیپلماسی، قدرت نرم و اهرم‌های اقتصادی، موجب شکل‌گیری چهارچوبی جدید شده است که در آن دیگر نمی‌توان قواعد کلاسیک حاکمیت و مرزهای سیاسی را به همان شیوه گذشته اعمال کرد. این چهارچوب، انعکاس واقعی از رنسانس ژئوپلیتیک در غرب آسیاست که بازیگران در آن، با ترکیبی از فشار سخت و نرم، در حال بازنویسی قواعد بازی‌اند.

بازسازی معادلات امنیتی و ژئوپلیتیکی در غرب آسیا

طی چند هفته گذشته، رژیم صهیونیستی با اتخاذ استراتژی تهاجمی و پیشگیرانه، عملیات نظامی متعددی را علیه ایران و خاک سوریه اجرا کرده است. این اقدامات در چهارچوب تلاشی سازمان‌یافته برای مهار نفوذ منطقه‌ای ایران، صورت می‌گیرد. در این میان، پروژه «کریدور داوود» به عنوان یکی از نمادهای راهبردی اسرائیل، نقش کلیدی در این رویکرد دارد. کریدور داوود که اسرائیل در پی ایجاد آن است، یک گذرگاه استراتژیک در شمال سوریه محسوب می‌شود که هدف آن قطع و کنترل مسیرهای ایران در سوریه و لبنان است. این پروژه نه تنها نقش محوری در کاهش نفوذ ایران دارد، بلکه به بازتعریف جغرافیای سیاسی و امنیتی منطقه می‌انجامد و منطق رقابت ژئوپلیتیک را در غرب آسیا به نحو عمیقی دگرگون می‌کند.

از منظر حقوق بین‌الملل، عملیات نظامی رژیم صهیونیستی در خاک سوریه و ایران، چالش‌های جدی برای قواعد حاکم بر حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله ایجاد کرده است. این اقدامات که برخلاف اصول منشور سازمان ملل و چهارچوب‌های پذیرفته‌شده بین‌المللی است، به نوعی بازتاب بحران عمیق نظام بین‌الملل در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده و چندلایه غرب آسیا است. بنابراین، نه‌تنها امنیت منطقه‌ای در معرض تهدید قرار دارد، بلکه نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین و مقررات چندجانبه نیز تضعیف می‌شود. این تحول امنیتی و ژئوپلیتیک، واکنش بازیگران فرامنطقه‌ای را نیز به دنبال داشته است. ایالات متحده، روسیه و چین با رویکردها و اهداف متفاوت، در تلاش برای حفظ یا تغییر موازنه قدرت در این منطقه پیچیده حضور فعال دارند. به ویژه آمریکا که به عنوان حامی کلیدی رژیم صهیونیستی شناخته می‌شود، از این پروژه و استراتژی‌های مهاری به عنوان ابزاری در سیاست کلان منطقه‌ای خود بهره می‌برد. درمجموع، پروژه «کریدور داوود» و حملات مرتبط رژیم صهیونیستی، نه تنها نشان‌دهنده تداوم تنش‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای است، بلکه سؤالات کلیدی و چالش‌های بنیادینی را درباره چشم‌انداز امنیت، ثبات و آینده نظم منطقه‌ای مطرح می‌کند: آیا این رویکردها می‌توانند به برقراری امنیت و نظم پایدار منجر شوند یا صرفاً تداوم چرخه خشونت، بی‌ثباتی و تخریب ساختارهای بین‌المللی را رقم می‌زنند؟ پاسخ به این پرسش، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های آتی منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد داشت.

پیامدهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رنسانس ژئوپلیتیک در منطقه؛ سناریوهای پیش‌رو

رنسانس ژئوپلیتیک در غرب آسیا، با ویژگی‌هایی همچون تشدید رقابت‌های منطقه‌ای، مداخلات نظامی و تغییر در ائتلاف‌های استراتژیک، پیامدهای گسترده‌ای را در حوزه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی به دنبال داشته است. این تحولات نه تنها ساختارهای سنتی نظم منطقه‌ای را به چالش کشیده‌اند، بلکه تأثیرات عمیقی بر نظام بین‌الملل و قواعد بازی قدرت فراملی برجای گذاشته‌اند. از منظر منطقه‌ای، یکی از مهم‌ترین پیامدها، افزایش بی‌ثباتی و پیچیدگی امنیتی است. این تنش‌ها، به ویژه در سوریه، یمن و عراق، ساختارهای دولتی را تضعیف کرده و فضای مناسبی برای رشد گروه‌های غیردولتی، تروریستی و فرقه‌ای فراهم آورده است. در سطح فرامنطقه‌ای، رنسانس ژئوپلیتیک باعث تغییر موازنه قدرت میان بازیگران جهانی شده است. حضور فعال روسیه در سوریه، رویکرد چین در زمینه توسعه اقتصادی و پروژه‌های زیرساختی و نقش آمریکا در حمایت از متحدان سنتی، نمونه‌هایی از این تغییرات هستند. این تحولات موجب شده‌اند غرب آسیا به محلی برای رقابت استراتژیک بازیگران بزرگ تبدیل شود که هرکدام با هدف حفظ یا گسترش نفوذ خود، قواعد بازی را بازتعریف می‌کنند. همچنین، این رنسانس، چالش‌هایی جدی برای نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین و مقررات چندجانبه ایجاد کرده است. نقض مکرر اصل حاکمیت ملی، استفاده از زور فراتر از چهارچوب‌های قانونی و بی‌ثباتی مستمر، موجب تضعیف اعتماد میان کشورها و کاهش ظرفیت نظام بین‌الملل در مدیریت بحران‌ها شده است. این روند، خطر سقوط به وضعیتی شبیه «آنارشی کنترل‌نشده» را افزایش می‌دهد که در آن قواعد و نهادهای بین‌المللی کارآمدی خود را از دست می‌دهند.

با این حال، رنسانس ژئوپلیتیک غرب آسیا فرصتی برای بازاندیشی و بازتعریف نظم منطقه‌ای و بین‌المللی نیز فراهم می‌آورد. شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید، مذاکره برای کاهش تنش‌ها و تأکید بر همکاری‌های چندجانبه، می‌توانند راهکارهایی برای ایجاد تعادل و امنیت پایدار باشند. اما دستیابی به چنین چشم‌اندازی نیازمند اراده سیاسی قوی، اصلاح ساختارهای امنیتی و توجه به منافع و نگرانی‌های همه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به هر روی، تحولات کنونی منطقه نمایانگر نقطه‌عطفی است که می‌تواند منجر به خلق نظم نوین ژئوپلیتیک شود؛ نظامی که قواعد بازی در آن متناسب با واقعیت‌های پیچیده و چندلایه منطقه طراحی شده و بازتاب‌دهنده قدرت‌های جدید و نقش‌های نوظهور است. آینده این فرایند، تابع تعاملات پیچیده میان بازیگران مختلف و توانایی آن‌ها در مدیریت تضادها و ایجاد همکاری‌های معنادار خواهد بود. در این چهارچوب، چند سناریوی کلیدی قابل شناسایی است که هرکدام پیامدهای متفاوتی بر ثبات، نظم منطقه‌ای و موازنه قدرت خواهند داشت.

۱ سناریوی اول: تشدید تقابل نظامی و بحران فراگیر

در این سناریو، عملیات نظامی رژیم صهیونیستی علیه مواضع ایران و متحدان آن شدت می‌یابد و در مقابل، تهران با استفاده از متحدانش در عراق، لبنان و یمن پاسخ متقابل می‌دهد. این روند باعث تشدید درگیری‌ها می‌شود که به صورت چرخه‌ای از حملات و پاسخ‌ها ادامه می‌یابد. درواقع، تشدید رقابت مستقیم و متحدان منجر به افزایش تعداد درگیری‌های محلی، ایجاد مناطق خاکستری امنیتی و افزایش هزینه‌های نظامی و انسانی می‌شود. این وضعیت، هرگونه تلاش برای ثبات را پیچیده‌تر کرده و امکان شکل‌گیری هرگونه توافق بلندمدت را کاهش می‌دهد. با تحقق چنین سناریویی در منطقه، دولت‌های ضعیف‌تر و دارای ساختار شکننده مانند عراق و لبنان بیش از پیش در معرض فروپاشی سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرند و افزایش حضور گروه‌های مسلح غیردولتی و فرقه‌ای، بحران‌های انسانی و مهاجرت‌های گسترده تشدید می‌شود. در عین حال، وقوع چنین سناریویی، پیامدهای فرامنطقه‌ای را همراه خواهد داشت؛ حضور بازیگران فرامنطقه‌ای مانند روسیه و آمریکا که هرکدام اهداف متفاوت و حتی متضادی را دنبال می‌کنند، بحران را پیچیده‌تر کرده و احتمال یک درگیری گسترده‌تر بین قدرت‌های بزرگ را افزایش می‌دهد.

۲ سناریوی دوم: تعلیق و تثبیت شکننده

در این سناریو، هرچند تنش‌ها میان ایران و اسرائیل و متحدانشان ادامه دارد، اما این رقابت به صورت محدود و کنترل‌شده باقی می‌ماند. طرفین از ورود به درگیری تمام‌عیار پرهیز می‌کنند، زیرا هزینه‌های سیاسی و نظامی آن بسیار بالاست. ماهیت چنین وضعیتی، تعلیق شکننده‌ای است که بر مبنای توازن قدرت و موازنه ریسک، شکل گرفته است. هر طرف می‌کوشد از طریق عملیات محدود، نفوذ خود را حفظ یا گسترش دهد بدون آنکه مرزهای قابلِ قبول طرف مقابل را به شکل جدی نقض کند. پیامدهای منطقه‌ای این گزینه این خواهد بود که وضعیت سیاسی همچنان شکننده باقی می‌ماند و دولت‌های محلی در تلاش برای حفظ حداقل ثبات هستند. همچنین فضای عدم اطمینان و بی‌اعتمادی میان بازیگران منطقه‌ای وجود دارد که موجب کاهش همکاری‌های سازنده می‌شود. در پیامدهای فرامنطقه‌ای آن نیز، بازیگران جهانی و منطقه‌ای سعی در حفظ این وضعیت دارند تا از بروز درگیری‌های بزرگ جلوگیری کنند، هرچند این تعلیق شکننده، فرصتی برای پیشرفت دیپلماتیک یا تغییرات بنیادین در ساختار نظم منطقه‌ای ایجاد نمی‌کند.

۳ سناریوی سوم: تغییرات بنیادین و بازتعریف نظم منطقه‌ای

این سناریو تصویر محتملی از آینده‌ای است که در آن بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این نتیجه می‌رسند که ادامه وضع موجود، نه فقط هزینه‌زا بلکه غیر قابل تحمل است. درنتیجه، با فشارها و میانجی‌گری‌های متعدد، روندی برای بازتعریف موازنه قدرت و نظم منطقه‌ای آغاز می‌شود. لذا به دنبال توافق‌های جدید برای محدودسازی رقابت نظامی، افزایش همکاری‌های اقتصادی و سیاسی و ایجاد چهارچوب‌های امنیتی چندجانبه خواهند بود. در این فرایند، نقش بازیگران نوظهور منطقه‌ای مانند امارات، قطر و حتی ترکیه و نقش‌های تعدیل‌کننده روسیه و چین برجسته می‌شود. در این رویکرد کاهش قابل توجهی در سطح درگیری‌ها و افزایش ظرفیت دولت‌ها برای مدیریت بحران‌ها و بازسازی ساختارهای داخلی ایجاد شده و ضمن شکل‌گیری تدریجی همگرایی سیاسی و اقتصادی، زمینه توسعه پایدار فراهم می‌شود. همچنین کاهش وابستگی به بازیگران بزرگ فرامنطقه‌ای و افزایش توان منطقه‌ای برای تنظیم و حل‌وفصل اختلافات و کاهش سطح رقابت‌های فرامنطقه‌ای که تاکنون به شعله‌ور شدن بحران‌ها کمک کرده‌اند، از پیامدهای فرامنطقه‌ای این سناریو خواهد بود.

۴ سناریوی چهارم: فروپاشی ساختارهای دولت-ملت و ظهور نظم چندقطبی غیررسمی

در این سناریو، تشدید رقابت‌ها و بحران‌های امنیتی به حدی است که ساختارهای رسمی دولت‌ها دچار فروپاشی می‌شود و بازیگران غیردولتی، گروه‌های مسلح و شبکه‌های فراملی، کنترل بخش‌های مهمی از قلمروهای جغرافیایی را به دست می‌گیرند. وضعیت هرج‌ومرج سازمان‌یافته که در آن دولت‌ها کنترل محدود و شکننده‌ای بر قلمروهای خود داشته و شبکه‌های نیابتی، گروه‌های تروریستی و بازیگران محلی نیز قدرت واقعی را در دست دارند. چشم‌انداز بروز چنین سناریویی با افزایش نزاع‌های فرقه‌ای و قومی، بحران‌های انسانی فراگیر، بی‌ثباتی سیاسی گسترده و مهاجرت‌های اجباری گسترده همراه خواهد بود. در این فضا، مفهوم مرزهای رسمی به شدت تضعیف می‌شود و نظم نوین مبتنی بر قدرت‌های محلی و غیررسمی شکل می‌گیرد. در عین حال، این وضعیت به منزله خلأ قدرتی است که بازیگران فرامنطقه‌ای سعی در بهره‌برداری از آن برای گسترش نفوذ خود دارند، اگرچه این شرایط ممکن است به درگیری‌های مستقیم بین قدرت‌های بزرگ نیز منجر شود.

۵ سناریوی پنجم: ظهور قدرت‌های نوین منطقه‌ای و تنظیم موازنه‌های جدید

در این سناریو نیز، بازیگران جدید منطقه‌ای مانند امارات متحده عربی، قطر، اردن و حتی کشورهای شمال آفریقا وارد بازی ژئوپلیتیک غرب آسیا می‌شوند و به موازنه‌های جدید قدرت کمک می‌کنند که از طریق همکاری و رقابت هم‌زمان شکل می‌گیرد. توزیع مجدد قدرت در منطقه که دیگر صرفاً محور تهران-تل‌آویو یا ریاض-تهران نیست، بلکه بازیگران جدید ظرفیت شکل‌دهی به سیاست‌های منطقه‌ای را دارند. این روند ممکن است باعث تضعیف نفوذ سنتی ایران و عربستان شده و زمینه‌ساز سیاست‌های متنوع‌تر و چندقطبی‌تر شود. در چنین شرایطی، فضای سیاسی پیچیده‌تر اما با پتانسیل بالاتر برای ایجاد توازن‌های جدید، کاهش انحصار قدرت و فرصت‌های بیشتر برای دیپلماسی چندجانبه به وجود می‌آید. همچنین در نحوه تعامل قدرت‌های جهانی با منطقه و لزوم بازنگری در استراتژی‌های کلان بازیگران بزرگ برای تطبیق با این واقعیت‌های نوظهور تغییراتی حاصل خواهد شد.

فرجام

با مد نظر قرار دادن احتمال وقوع هر یک از سناریوهای پنج‌گانه، رنسانس ژئوپلیتیک غرب آسیا، برخلاف تصور ساده‌انگارانه از بحران‌های منطقه‌ای، فرایندی چندوجهی است که برآمده از تعامل عوامل داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده و آینده ژئوپلیتیک غرب آسیا در گروی نحوه مدیریت تعارضات و فرصت‌های پیش‌روست. استمرار رقابت‌های نظامی و سیاسی بدون راهکارهای نوآورانه، منطقه را به سوی هرج‌ومرج بیشتر و فروپاشی تدریجی می‌برد، درحالی‌که پذیرش واقعیت‌های نوین منطقه‌ای و تقویت همکاری‌های چندجانبه، می‌تواند راهگشای دستیابی به امنیت و ثبات پایدار باشد. لذا به نظر می‌رسد فهم دقیق از پیچیدگی‌های این رنسانس ژئوپلیتیکی و پرهیز از ساده‌سازی‌های تحلیلی، شرط لازم برای طراحی سیاست‌های مؤثر در این منطقه خواهد بود.

نقاط گلوگاهی و اولویت‌های اقدام چیست؟

پنج ضلعی افکار ایرانیان از جنگ ۱۲ روزه

ادامه از صفحه یک

نگرانی اصلی در این شرایط، غلبه مخالفت‌ها با توقف آتش از سوی هسته سخت طرفداران نظام است؛ امری که می‌تواند بذر ناامیدی یا دلزدگی یا انشقاق در این لایه را تشدید سازد. این مهم ضرورت عمق‌دهی به تحلیل عمومی از تصمیمات امنیتی و نظامی را بیش از گذشته یادآور می‌سازد تا مانند گذشته احساسات تعجب، خشم و نگرانی از این تصمیمات در این لایه توسعه پیدا نکند. مهم‌ترین راهبرد در این زمینه، تغییر در دکترین رسانه‌ای کشور در حوزه تعامل با افکار عمومی است؛ به‌نحوی‌که اولاً مرجعیت رسانه‌ای را به داخل بازگرداند، ثانیاً عرصه رسانه را از ساحت خبر به تحلیل خبر ارتقا بخشد.

چهار. روایت مقاومت و تاب‌آوری: تاب‌آوری رکن اصلی استحکام داخلی در عرصه نبرد و مبارزه است. برخی از عناصر ارتقای تاب‌آوری ملی ریشه عینی یا نظامی دارد؛ مانند رشد توان پدافندی برای کاهش تلفات شهری یا آموزش عمومی به شهروندان یا تمهید پناهگاه‌های شهری در مواقع حمله هوایی که در هر سه مورد آسیب‌هایی در این جنگ ۱۲ روزه نمایان شد. اما تاب‌آوری عناصر ذهنی و فرانظامی نیز دارد. در ذهن ایرانیان دو عنصر تعیین‌کننده برای تاب‌آوری در شرایط جنگی عبارت است از: زیرساخت‌های اولیه انرژی برای زندگی (آب و برق و بنزین و...) و تأمین کالاهای اساسی. اختلال در هرکدام از این دو محور، به بافت و ساختار ذهنی جامعه در این تاب‌آوری آسیب می‌رساند. شدت این آسیب به گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف یکدست نیست؛ طبقات مرفه، تحصیل‌کرده و دارای کسب‌وکارهای اجتماعی بیش از دیگر گروه‌ها در معرض ضعف برای دفاع قرار دارند، با این که در این دو عامل فقرا و طبقات پایین جامعه به لحاظ عینی بیشتر تهدید می‌شوند که شاهد آن، وضعیت قطع آب و برق در مناطق فقیرنشین و حاشیه‌ای است. آنچه بر این دو عامل به عنوان یک متغیر اساسی سایه می‌اندازد، عنصر زمان است. زمان علیه تاب‌آوری است؛ چراکه معنا و فلسفه زندگی ایرانیان در دهه‌های گذشته از معنای جنگ و مبارزه ایزوله شده است و آمادگی ذهنی و روحی برای مواجهه بلندمدت با جنگ در اکثریت ایرانیان وجود ندارد. به همین جهت اکثریت ایرانیان افق کوتاه‌مدت برای این جنگ قائل بودند یا حتی امروز همچنان با احتیاط نسبت به بازگشایی فعالیت‌ها و کسب‌وکارها و سرمایه‌گذاری‌هایشان اقدام می‌کنند. بدین ترتیب در یک افق میان‌مدت یا بلندمدت، عنصر اصلی ملی برای تاب‌آوری اجتماعی، اقتصاد است؛ از معیشت (تأمین کالاهای اساسی) تا سازوکارهای بازگشایی کسب‌وکارهای خرد و کلان نیمه‌تعطیل و تعطیل و تمهید مسائل مرتبط با ناترازی در مصرف انرژی (آب، برق و گاز، بنزین). موضوع تشدید احتمالی تحریم‌ها – هرچند به صورت عینی مؤثر نباشد – در اثر مکانیسم ماشه نیز به عنوان یک متغیر برون‌زا بر این چالش خواهد افزود. این شرایط، جامعه را مستعد تقویت احتمالات مرتبط با انواع اعتراضات یا اعتصابات اجتماعی با دغدغه‌های اقتصادی و البته ظاهر اجتماعی – سیاسی می‌سازد. پیشران اصلی این اعتراضات در شرایط فعلی، معیشت (تأمین مخارج زندگی+ انرژی) است.

پنج. روایت راوی: رسانه‌ها راوی روایت جنگ هستند؛ بنابراین نوعی چالش و نزاع مهم در این عرصه نیز فعال است. در این لایه نقش رسانه در راهبری و مدیریت افکار عمومی، همراه‌سازی عمومی، اطلاع‌رسانی و کاهش نگرانی‌ها و اضطراب‌های اجتماعی، بی‌بدیل است. اعتماد ایجاد شده به رسانه‌های داخلی به خصوص صداوسیما یک فرصت برای ترمیم مسائل گذشته است؛ در عین حال ظرفیتی برای حل بسیاری از مسائلی که در روایت‌های پیشین به باورهای ذهنی یا نگرشی جامعه پیوند خورده است. تعریف محتوای مورد نیاز رسانه‌ای در شرایط جنگی از خبر تا تحلیل خبر تا نیازهای مرتبط با آموزش و سرگرمی در یک افق بلندمدت به‌نحوی‌که مرجعیت رسانه‌ای به داخل کشور بازگردد. بازگشت این مرجعیت البته نیاز به اقداماتی از سوی سیاسیون و تصمیم‌گیران امنیتی و سیاسی کشور دارد تا صفحه ایکس رئیس‌جمهور آمریکا، مرجع دست اول اخبار در داخل نشود. بر اساس روایت‌های فوق، مهم‌ترین نقاط بحران در کوتاه‌مدت عبارت هستند از:

– عنصر اقتصاد با تأکید بر تأمین کالاهای اساسی (معیشت روزمره افراد) و تمهید شرایط پایدار انرژی (زیرساخت زندگی) و تسهیل راه‌اندازی مجدد کسب‌وکارهای خرد و کلان با مدیریت کارآمد و تعاملی با فعالان اقتصادی و تمهید حضور و مشارکت مردم در عرصه اقتصاد.

– عنصر اجتماعی با تأکید بر تثبیت و تحکیم پیوندهای اجتماعی با تعریف دستورکارهای عمومی و پرهیز از برخورد سیاسی یا جناحی در این زمینه.

– عنصر فرهنگی با تأکید بر ایجاد آمادگی ذهنی در سبک زندگی جنگی در شرایط جدید، از آموزش تا تمهید شرایط روحی، روانی و معنوی جامعه با توجه دادن بیشتر به عنصر معنویت در جامعه دینی.

– عنصر امنیتی با تأکید بر ساماندهی هوشمندانه مهاجرت اتباع و پرهیز از مسائل امنیتی مرتبط با آن و رسیدگی دقیق به جریان ایست و بازرسی شهری، دفاع شهری و مسائل مرتبط با مدیریت شهر در شرایط بحران.